

عنوان: فاگوزیست جریان اطلاعات در یاخته (فصل دوم دوازدهم)

نام پدیدآور: فردین جوادی

مشخصات نشر: قزوین، فاگو، ۱۳۹۸

مشخصات ظاهری: ۸۸ ص: مصور (رنگی)، ۲۲×۲۹ س. م.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۶۲۴۸-۵-۲

وضعیت فهرست نویسی: فیپای مختصر

شماره کتابشناسی ملی: ۵۹۵۶۹۷۶



● ناشر: فاگو

● عنوان کتاب: فاگوزیست جریان اطلاعات در یاخته (فصل دوم دوازدهم)

● مؤلف: فردین جوادی

● مدیر پروژه: علی جوادی

● مدیریت تالیف و هماهنگی: مهندس شهباز

● صفحه آرا: فاطمه بیگ وردی، فریده میرزائی

● گرافیکست: آتلیه فاگو

● رسام تصاویر: فریده میرزائی، فاطمه بیگ وردی

● طراح جلد: علی پاکنهاد

● تایپیکست: لیلا ایاز

● مدیر تولید و چاپ: مهندس حامدی فرد

● مدیر پخش و بازاریابی: مجید عاقله

● شمارگان: ۲۵۰۰ نسخه

● نوبت چاپ: اول ۱۳۹۸

● قیمت: ۲۴۰۰۰ تومان

● لیتوگرافی و چاپ: عمران

● واحد اطلاع رسانی: ۰۲۸ - ۳۲۲۲۴۹۸۳

● واحد فروش (ویژه دانش آموزان و مدارس): ۰۲۸ - ۳۲۲۲۹۶۱۶

● مرکز پخش عمده (ویژه کتاب فروش ها): ۰۲۸ - ۳۳۳۴۸۹۳۰ و ۰۲۸ - ۳۳۳۳۳۲۸۷

 www.fago.ir

 @fagoteam

 @fagoPub

 028-3222-9616

 5000120658

دفتر مرکزی: قزوین، البرز، بلوار سهروردی، ساختمان فاگو

نمی‌دانم ما انسان‌ها چه مرگمان شده است؟ وقتی یکی از هم‌نوعانمان پیشرفت می‌کند سریع برای پایین آوردنش نقشه می‌کشیم! چشم دیدن پیشرفت دیگری را نداریم. جالب است که برای رسیدن به مقامی که هم‌نوعانمان دارند هیچ تلاشی نمی‌کنیم بلکه تمام سعی خود را صرف تخریب فرد مقابل می‌کنیم و پیش خود می‌گوییم اگر من خودم هم به این مقام نرسیدم مهم نیست، فقط فلانی نرسد! و مثل همیشه ادعای انسانیت‌مان می‌شود. چه بد روزگار است! این روزها انسانیت واژه غریبی است، قلب‌هایمان سیاه شده است. یادمان باشد اگر کسی به جایگاه و مقامی رسیده، برای آن زحمت کشیده است، خلاقیت به خرج داده است، شب بیداری کشیده است، از تفریحات خود گذشته است و از همه مهمتر، به خود و کارهای خود و توانایی‌های خود ایمان داشته است! موفقیت که سن و سال نمی‌شناسد! موفقیت یک ایمان قوی می‌خواهد و مقداری هم خلاقیت! کافیت تلاش را هم چاشنی آن کنید. بگذارید یک خاطره‌ای برای‌تان تعریف کنم. می‌دانم که همگی شما از این خاطره لذت خواهید برد.

یادم می‌آید یک روز در گرهبابستان از دانشگاه مستقیم به میدان انقلاب رفتم. تا چشم کار می‌کرد در یک راسته میدان پر بود از کتابفروشی. از اولین کتابفروشی شروع کردم. من: سلام خسته نباشید.

کتابفروش: سلام محترم بفرمایید.
من: جناب من قصد دارم کتابی چاپ کتر منه، هزینه اولیه اون برای من دانشجو خیلی سنگینه! می‌خواستم بگم اگه امکانش باشه من این نوشته‌هام رو به صورت دوره به تعداد محدود چاپ کنم و شما این جزوه رو بفروشید، هم شما سود می‌کنید و هم از این طریق هزینه چاپ کتاب من تونم بشه!
کتابفروش با لبخند تمسخر آمیزی که بر لبهایش بود به من کرد و گفت:

پسر جون برو رد کارت! تا وقتی کتاب‌هایی مثل..... (صدای برآورد روق!) هستن کی میاد کار تو رو بخونه؟! عجب اعتماد به سقفی داری! پراید اعتماد به نفس تو رو داشت الان لامبورگینی بود!
حرف‌های این کتابفروش به شدت مرا آزرده! آنقدر به من بر خورده بود که دوست داشتم سر کتابفروش داد و فریاد کنم و یک دل سیر تککش بزنم! اما به خودم مسلط شدم و از کتابفروشی بدون هیچ حرفی خارج شدم.
رفتم به کتابفروشی دیگری و باز هم حرف‌های مشابهی را تحویل دادند. آمار فقط را نمی‌دانم اما فکر می‌کنم نزدیک به پنجاه کتابفروشی رفتم و موضوع و درخواست خودم را مطرح کردم و همگی بدون هیچ دلیلی دادن موضوع دست رد بر سینه‌ام زدند.

آخرین کتابفروشی که رفتم پس از پایان تحقیرهایش به او گفتم «اسم منو تو ذهنت داسنه یا نه، من فلانی‌ام! اسم کتابم قراره بشه فاگوزیست! اینو یادت باشه به روزی میرسه که در به در دنبال کتابم می‌گردی!» خودم هم می‌دانستم این جمله خیلی سنگین است و از سر عصبانیت گفته‌ام! به هر حال از کتابفروشی خارج شدم.
خیلی سرتان را درد نمی‌آورم، یک هفته بعد از این موضوع وارد یک کتابفروشی شدم. فروشنده‌اش یک جوان قد بلند و خوش‌رویی بود. بعد از احوال پرسی درخواست خودم را مطرح کردم و به صورت غیرمنتظره‌ای درخواست مرا قبول کرد و بعد از صحبت‌هایی که بین‌مان رد و بدل شد جمله‌ای به من گفت که هیچ وقت فراموش نمی‌کنم:

«هیچ کسی مادرزاد موفق به دنیا نیومده که! همه تلاش کردن و زحمت کشیدن. فلانی که الان می‌بینی تو فلان درس کتابش داره حکمرانی می‌کنه و پرفروشه، دقیقن هم سن تو بود که جسارت کرد و کتاب نوشت. خدا رو چه دیدی؟ شاید شما هم شدی یکی مثل فلانی! و باعث افتخار شهرمون شدی»

بعد از اینکه صحبت‌هایمان را انجام دادیم تعدادی جزوه برایش آوردم و هر دو سه روز یک‌بار تماس می‌گرفتم که جزوه

تمام شده است جزوه جدید بیار! من با شنیدن این جمله از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجیدم و با کلی ذوق و شوق برایش جزوه می‌بردم! بعد از یک مدت که رفتم حساب و کتاب خودم را با او انجام دهم، تمام سود حاصل از فروش جزوات را به من داد و گفت «من سود نمی‌خوام تو ببر کتابت رو چاپ کن خدا هم خودش کمکت می‌کنه» خلاصه اینکه کتاب را چاپ کردم و به لطف خداوند کریم تا به امروز فاگوزیست یکی از پرفروش‌ترین کتاب‌های زیست‌شناسی کنکور کشور بوده است! کتابی که برخلاف سایر کتاب‌ها هیچ تبلیغاتی در تلویزیون نداشته و توانسته بخش عمده‌ای از سهم بازار کتاب‌های زیست‌شناسی کنکور را از رقیبان بگیرد و از آن خود کند. کتاب‌هایی که تیراژشان از مرز نیم‌میلیون جلد گذشت. راستی همین چند وقت پیش یک بنده خدایی تماس گرفته بود. کتابفروش بود و به شدت اصرار داشت که من او را می‌شناسم اما من خاطرم نبود. بالاخره خودش گفت! همان کسی بود که به او گفته بودم اسم مرا به خاطر داشته باش. بابت حرف‌های آن روزش هم کلی عذرخواهی کرد. جمله‌ای که گفت این بود: «فکر نمی‌کردم به حرفت برسیم!» خاطره‌ام را با دو جمله به پایان می‌رسانم:

سعی کنید در زندگی، تا به حرف‌های دیگران خیلی اهمیت ندهید! آنچه را که به آن ایمان قلبی دارید انجام دهید! به قول یک بزرگی به کسی که پشت‌سرتان حرف می‌زنند بی‌اعتنا باشید، آن‌ها به همان‌جا تعلق دارند؛ دقیق پشت‌سرتان. اجازه ندهید افکار منفی و آلوده، مریدان دیگران شما را از رسیدن به هدفی که در پیش گرفته‌اید باز دارد! حالا فاگوزیست، بزرگ شده به انتشارات فاگو تبدیل شده است. علاوه بر زیست‌شناسی، کتاب‌های کمک آموزشی دیگری هم در درست تالیف و چاپ دارد و چند کتابی را روانه بازار کرده است. به امید روزی که هیچ دانش‌آموزی بخاطر دغدغه مالی از دسترسی به مطالب کتاب، بازماند.

از همه افرادی که در به سرانجام رسیدن این پروژه بانه رو باری کردن نهایت تشکر رو دارم، علی‌الخصوص از همکار عزیز، دلسوز و باسواد استان قزوین، خانم سوسن قاسمی که رحمت ویراستاری این اثر را بر عهده داشتند. همچنین تشکر ویژه از جناب آقای مهندس قلمچی مدیر مسئول کانون فرهنگی آموزش که به انتشارات فاگو اجازه دادند تا از سوالات بسیار خوب آزمون‌هایشان در این کتاب استفاده کنیم. در این کتاب مجموعه‌ای از ۶۸ سوال کانون فرهنگی آموزش استفاده شده است.

ارادتمند شما

فریدین جوادی

پاییز ۹۸

فهرست مطالب

۱ گفتار اول رنویسی ۳۴ تا ۵۸

۲ گفتار دوم به سوی پروتئین ۳۵ تا ۵۷

۳ گفتار سوم تنظیم بیان ژن ۵۸ تا ۷۳

به همراه

